

چرا کودک از اطاعت سر باز می زند؟



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

می خواهد بکند، شروع به خواهش می کند که او را به گردش ببرند. چنین رفتاری را در آموزش و پرورش منفی گری می نامند. برخی از کودکان حرف نشنوی را در سن نوجوانی بروز می دهند—درستین یازده تا سیزده سالگی—اما اتفاق می افتد که کودک دبستانی یا حتی کودک دوساله نیز از اطاعت سر باز می زند.

چرا کودک از بزرگترها اطاعت نمی کند؟ پاسخ این سؤال مشکل است، و ما فقط در باره علل نافرمانی های کودکان که در بیشتر

بخوبی میدانیم وقتی کودک حرف نشنو بار می آید، چه بدبختی ای برای پدر و مادر است. کودک خواست بزرگترها را انجام نمی دهد آنچه که خودش دلش می خواهد می کند بدون اینکه به عقاید و امیال اطرافیان واقعی بگذارد. و نیز کودکانی پیدا می شوند که هرچه که از وی می خواهند برعکس انجام می دهند. مثلاً "پدر و مادر به کودک پیشنهاد می کنند که به گردش بروند، ولی او با سرسختی مقاومت می کند. اما به محض اینکه بزرگترها از پافشاری دست برداشتنند و اجازه دادند که هرچه دلش

دهانش برساند، می ریزد، خسته می شود علاوه بر آن زمان غذاخوری خیلی طولانی می شود و معمولا مادر شروع به اظهار بی حوصلگی می کند. او توجهی به میل کودک ندارد آرزوی کودک را که مستقلا غذا خورده است در نظر نمی گیرد، خودش به او غذا می دهد.

حتی اغلب مجبور می شود با یک دست، دست کودک را که مصرا نه به سوی قاشق دراز می شود، بگیرد و با دست دیگر به او غذا دهد. همه کودکان وقتی که آنها را از امکان اظهار استقلال باز میدارند رفتار یکسانی ندارند. برخی دیر یازود با این کنار می آیند و برخی اعتراض می کنند. این اعتراض بصورت لجبازی ظاهر می شود - آنها از غذا خوردن سرباز می زنند خرده گیری می کنند، این را می خواهند و آترا می خواهند و غذا دادن به اینگونه کودکان خیلی سخت می شود.

اما با کودکانی که بی چون و چرا اجازه می دهند که به آنها غذا بدهند چه باید کرد؟ از حیث تربیت چنین سرکوبی استقلال کودک هیچ نتیجه خوبی را ارائه نمی دهد. این سرکوبی منفی گری خاصی به وجود می آورد. این کودکان مدت مدیدی از غذا خوردن به تنهایی استنکاف می ورزند و بزرگترها مجبورند به آنها غذا بدهند. درحالیکه همسالان آنها بخوبی از عهده غذا خوردن بطور مستقل برمی آیند.

این وقتی روی می دهد که بزرگترها به خواسته های قانونی بچه کوچک واقعی نمی گذارند. اما در اینجا ممکن است اظهار دارند که - همه مادرها وقت ندارند که منتظر شوند تا بچه خودش غذا بخورد. البته درست است. اما روش بسیار خوبی وجود

خانواده ها بدان برخورد می شود سخن خواهیم گفت.

این واقعه زمانی اتفاق می افتد که بزرگترها رشد مطابق با قانون کودک را در نظر نمی گیرند و به آنها توجهی نمی کنند.

کودک در جریان رشد خود اطلاعات و مهارت های جدیدی کسب می کند، قوی تر و عاقل تر می شود، بیشتر می فهمد، عمیق تر احساس می کند. کودک بزرگ می شود و در نتیجه، تمایلات و آرزوهای وی نیز تعیین می یابد. این جریان لاینقطع صورت می گیرد. کودک در یکسالگی همان کودک نیست که درده ماهگی بود، درسه سالگی در مقایسه با دو سالگی، کودک دیگری است، و در هفت سالگی با شش سالگی تفاوت دارد.

کودک در هر مرحله جدید سنی متوجه ظاهر ساختن استقلال بیشتری می گردد و نیروی در حال افزایش و مهارت و امکانات خود را فعالانه مورد استفاده قرار می دهد.

اما مناسفانه همه پدران و مادران متوجه تغییرات سنی کودک نمی شوند، و اعتنائی به نیازها و آرزوهای تازه ای که در دختری پسرشان ظاهر شده است نمی کنند، و این اولین علت نافرمانی کودکان است.

چند نمونه را مورد بررسی قرار میدهیم. بچه کوچولوئی شروع به غذا خوردن با قاشق کوچکی می کند. چون او به تنهایی قادر به غذا خوردن نیست مادرش به او غذا می دهد. اما گاهی ممکن است، در ده ماهگی یا یازده ماهگی کودک میل شدیدی برای اینکه خودش غذا بخورد، از خود نشان می دهد. او بهیچ وجه نمی تواند از عهده این کار برآید. او محتوای قاشق را قبل از اینکه به

بیوسنه نکالیف خود را درخانه انجام دهند .
اگر آنها ابتدا چیزی را بدتر از زمانی که پدر و
مادر کمک می کردند، انجام دهند، عیب
ندارد - بتدریج عادات لازم را کسب خواهند
کرد .

درک نکردن آرزوی بجای کودک، اجبار
اعتراض از جانب کودک را به دنبال دارد و
نتیجه آنها نافرمانی است .

وضع کودکان کوچولو و کودکان دبستانی چنین
است .

مسئله وضع نوجوانان مشکل تراست . کودک
یکساله بخوبی می تواند فاشق را در دست گیرد
ولی درحقیقت تمام جریان غذا خوردن را مادر
انجام می دهد . نوجوان هم میل به استقلال
مفصل دارد ، او می خواهد خودش وقت خود
را تنظیم کند ، به تنهایی تعیین کند که چه
زمانی درسهایش را حاضر کند ، چه موقع گردش
کند ، کتاب بخواند و بادوسنانش بازی شطرنج
کند . اوسعی می کند مسائل خیلی مهمی را حل
کند ، با چه کسی دوستی کند ، چه نوع ورزشی

دارد - به کودک امکان می دهند تا خودش
به تنهایی غذا بخورد ، و دراین ضمن مادر با
فاشق دیگری به او غذا می خوراند . بدین
ترتیب هم زمان غذاخوری عادی می گذرد وهم
میل به استقلال پیدا شده درکودک . اقتناع
می گردد .

این وضع در دست و روی شستن ، لباس
پوشیدن ونظایر این کارها نیز روی می دهد .
از یک طرف کودک هنوز کوچک است و طبیعی
است که نه می تواند درست دست و رویش را
بشوید و نه لباس بپوشد و از طرف دیگر او میل
دارد تمام اینها را خودش انجام دهد و اگر
با مخالفتی روبرو شود اعتراض می کند . ودوباره
این اعتراض درلججایبها ظاهر می شود - کودک
گریه می کند ، از دست و روشتن ولباس
پوشیدن خودداری می کند . اگر چنین موردی
اغلب تکرار شود ، کودک لجاجت آغاز می کند
اگر به او اجازه بدهند که مستقلا کار کند ، ممکن
است حتی منفی گر نیز شود . زیرا لجاجت ومیل
مخالفت با بزرگترها عادت اوشده است .

نمونه دیگری رانیز مورد بررسی قرار
می دهیم .

فرض می کنیم کودکی هفت سال دارد ، او به
مدرسه می رود ، آغاز تحصیل - حادثه خیلی
مهم ومرحله جدیدی درزندگی اوست - از این
لحظه او خود را بزرگتر و عاقلتر احساس می کند .
پدر و مادر باید رفتار خود را نسبت به کودک
عوض کنند تا کمی رهائی ازقیومت پدر و مادر
را که در این سن ناراحتش می کند ، احساس
کند . ولیکن درواقع کودکان هفت ساله مستقلا
خیلی چیزها می توانند انجام دهند . آنها تا
اندازه زیادی می توانند از عهده کارهای مدرسه
برآیند ، مواظب پاکیزگی لباس خودباشند



بکند و حتی چه شعلی را برای خود انتخاب کند .

ولی نوجوانی که تمام برنامه هایش را مستقل تنظیم می کند ، معمولا با امکاناتش مطابقت ندارد . او نمی تواند هنگام سنجیدن کاری همه را در نظر داشته باشد ، همیشه خصایص منفی دوست انتخابی خود را نمی بیند ، نمی تواند کاملا درست وقت خود را توزیع کند .

پدر و مادر این را می دانند و در اکثر موارد همان رفتاری را که قبلا با نوجوان داشتند ادامه می دهند . به او دیکته می کنند که مواقع بیکاری رابه چه کاری مشغول شود ، با چه کسی دوستی کند ، چه کتابی را بخواند و غیره . مسلم است که اعتراض علیه این سفارش ها در نوجوان قویتر ، و نیسرومند تر از کودک کوچولو ظاهر می شود . نوجوان در پاسخ محرومیت از استقلال ، شروع به خشونت می کند . از خود عدم اطاعت محض ، لجاجت منفی کری نشان می دهد .

پدر و مادران چه کار باید بکنند تا سبب چنین اعتراض شدیدی نشوند ؟ ممکن است اختیار کاملی به پسر یا دختر نوباوه خود داد ؟ مسلما نه . نباید به کودکان استقلال زیادی داد بلکه باید مثل سابق کودکان راراهمائی کنند . اما آنها حتما باید وضع نوجوان خود خواه و در حال رشد را در نظر بیاورند ، سعی کنند در خواست خود را نه به صورت دستور بلکه به صورت نصیحت ، میل ، خواهش و غیره ابراز دارند ، و احترام پسر یا دختر خود را نگه دارند .

بنابراین می بینیم که کودک در مواردی از حرف شنوی سر باز می زند که پدران و مادران به امکانات سنی کودک که مشتاق آن است و استقلالی که

بی چون و چرا حق اوست توجه نمی کنند . اما میل کودکان به استقلال معمولا از امکانات عملی آنها جلوتر می افتد . کودکان می خواهند به هر قیمتی که شده کاری رامستقلا انجام دهند ، اما هنوز قادر نیستند از عهده آن کار برآیند ، در این حالت کمک بزرگترها برای آنها ضروری است - و کمک باید چنان وانمود بشود که کودک داوطلبانه و با کمال میل قبول کند . مشکل اساسی برای مربیان همین است .

با واگذاری استقلال بیش از پیش ، بسته به سن کودک و در عین حال با راهنمایی ماهرانه وی یکی از علت های عدم اطاعت کودک را برطرف می سازید .

اما حرف شنوی علت های دیگری نیز دارد . فرض می کنیم خانواده ای پسر بچه ای دارند . نام این بچه محمود است . او در اولین سالهای دبستانی کاملا آزاد بود . پدر و مادرش مواظب او نبودند ، اطلاعی نداشتند که چگونه در سهپایش راحاضر می کند ، چه مقدار وقت در این راه صرف می کند ، کی و چقدر بازی می کند . تا کلاس چهارم درس خواندن برای این بچه مشکل نبود ، با اینکه وقت کمی راصرف درس خواندن می کرد ولی نمره بد نمی گرفت . اما کار سطحی و نامرتبش دیر یا زود می بایست روی تکالیف منزلش منعکس می شد . و در حقیقت در کلاس پنجم بود که محموسود لنگید و یکی پس از دیگری نمره های بد گرفت . پدر و مادرش ابتدا اهمیتی به آن نمی دادند . اما چون عدم موفقیت پسرشان آشکار شد و به تنهائی نتوانستند از عهده کار برآیند بالاخره پدرش تصمیم گرفت دخالت کند . به محمود گفت :
 دوران زندگی آزاد تو سپری شد . گوش کن

بخواند ، با او بازی کند . او به آنچه که قبلا بوده ، عادت کرده است ، او نمی فهمد که تغییر کرده و این تغییر را نمی خواهد . ولی تغییر یافته است مادرهم ناگهان فهمید که ، پسرش رادرست تربیت نکرده است . مهم نیست که چرا حالا این مادر ناگهان این موضوع را فهمیده است - از رادیو شنیده ، در کتاب خوانده و یا روابط متقابل میان والدین و بچه ها رادر خانواده آشنایش دیده است - مهم اینست که او کاملا شیوه تربیت را عوض کرده است . اما محمد اصلا آماده این کار نبوده است ، و اعتراض می کند . مسلما ، در این مورد هم لازم نبود همه چیز را مثل گذشته باقی بگذارد . اگر تا کنون از کودک فوق العاده مواظبت به عمل می آمد ، حمایت می شد ، باید ، بی چون و چرا از این کار خود داری کرد . اما واگذاری استقلال به او در این مورد باید خیلی تدریجی صورت گیرد . و در عین حال باید بازی کردن به



اگر یکبار دیگر نمره بدی بگیری ، بدون اجازه من نه به سینما می روی نه گردش و نه پیش دوستانت .

حالا قدم به قدم پسر بچه را که تا کنون بدون کنترل وقت خود را تلف می کرد ، دنبال می نمود و مواظبش بود " کجا بودی " " کجا می روی ؟ " وغیره و غیره .

محمود این تغییرات را درزندگیش خصمانه تلقی کرد . او نمی خواست دربرابروضع جدید سر فرود آورد ، نمی خواست از آزادی پیشین جداشود و قبلا ، تقریبا هیچ چیزی از وی نمی - خواستند ، و او بهانه ای برای عدم اطاعت نداشت . حالا هم او با تصمیم قاطع به درخواست های جدید اعتراض می کرد - زیرا آنها برایش بی اندازه غیر منتظره بودند ، با این وضع به سرعت نظام عادی محمود تغییر کرد .

مسلما پدر و مادر باید کودکشان را کنترل می کردند (هرچند که تاکنون اشتهاها " آزادی بی حد و مرزی به وی داده بودند) و بی چون و چرا باید او را به پشنگار ، و اجرای دقیق تکالیف خانه عادت می دادند . اما تمام اینها می بایست بتدریج و با احتیاط و بدون درهم شکستن حاد نظام قبلی انجام گیرد .

درست همین نتیجه در مواردی که ابتدا از کودک فوق العاده مواظبت می کنند و سپس یک مرتبه او را بحال خود وامی گذارند ، حاصل می شود .

مادری به محمد نه ساله می گوید :

بس است ، تو بزرگی ، همه اش بیخود دنبال من راه افتادی ، خودت را با چیزی سرگرم کن .

اما محمد گوش نمی دهد ، از مادرش جدا نمی شود ، از وی می خواهد که برای او کتاب

صورت مستقل، کتاب خواندن و بسیاری چیزهای دیگر را به کودک آموخت، زیرانی - داند، به چه وسیله، می تواند بدون شرکت بزرگترها سرگرم شود.

یک مورد دیگر:

دختر بچه‌ای تا دوازده سالگی بدون هیچگونه وظیفه‌ای درخانه بزرگ شده است. مادرش باصطلاح " دلش بحال او سوخته است" - بچه است، هنوز زود است که او کار کند. اما محض اینکه دختر دوازده سالگی را پشت سر گذاشت مادر تصمیم می گیرد که - حالا وقتش است که درخانه به او کمک کند و بدون هیچگونه آمادگی، حتی بدون اینکه قبلا با دختر گفتگو کند، شروع به سپردن کارهای وی می کند. دختر بچه این را بعنوان حادثه ناگوار غیره منظره و بعنوان - در نوع خود - لجاجی بزرگترها تلقی می کند - راستی چرا دیروز او بدون هیچ نگرانی زندگی می کرد ولی امروز - برو نان بخر اطاق را جارو کن، سیب زمینی پوست بکن و... به چه سبب ناگهان اینهمه کار برودش او نهادند؟! ...

دخترک سفارش مادر را انجام نمی دهد، او را تنبیه می کنند. آنگاه دخترک مدتی کار می کند اما محض اینکه او را برای مدت کمی آسوده می گذارند، دوباره سعی می کند از انجام وظایف جدید شانه خالی کند. سرانجام دختری که تا کنون پدر و مادرش هیچگونه زحمتی در تربیتش متحمل نشده‌اند مبدل به نوجوانی نافرمان و لجوج می شود.

روشن است که عادات خوب به آسانی به وجود می آید، و انسان به زحمت فراوان از آنها جدا می شود. و باز باید به خاطر داشت که - اگر پدر و مادران یک مرتبه به صرافت افتادند

فهمیدند که باید کودک وظایف خاصی را داشته باشد، اگر ناگهان دیدند که بطور کلی خیلی چیزها را باید در زندگی او عوض کنند، این هنوز بدان معنی نیست که کودک هم دقیقا تمام آنها را می فهمد و به آرامی نظام جدید امور را قبول می نماید و ضرورت آنها را درک می کند. بنابراین معمولا وقتی کودک از حرف شنوی خود داری می کند که یک مرتبه، بدون آمادگی درخواست جدید و نامطبوعی از وی بخواهیم و به شدت عادت‌هایی که بازنگیش عجین شده‌نقص می کنیم.

امر ونهی زیاد - حرف نشنوی بعدی را سبب می شود.

خانواده هائی وجود دارند که در آنها کودک پیوسته کلمه " نه... " را می شنود، روی کاناپه دراز نکش، می افنی. سروصدا نکن مزاحم می شوی، دم در نرو، آنها بچه های بدی هستند. همه اش نه و نه... سایبر ممنوعیتها کاملا مستند است. کودک مخصوصا اگر با نشاط، با انرژی و پر جنب و جوش باشد اغلب آن چیزی را می خواهد که در واقع نباید به او اجازه داد، یا برای وی مضر است و یا سایرین را ناراحت می کند.

ولی اغلب ممانعت های بی پایان را، احتیاط خارج از اندازه مادرها و مادر بزرگ ها و پدرها موجب می شود. آنها از همه چیز می برسند، از همه چیز احتیاط می کنند بچه ها را از همه چیز محفوظ می دارند. پدر و مادرانی که تصور می کنند در سایه چنین ممانعت ها و محدودیت هائی می توان آنها را به آسانی، حرف شنو، و متین بار آورد. ضمنا

★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ بقیه در صفحه ۵۵

روانشناس پایخ می‌دهد



خانم م - د اصفهان

حنما " بیمار است . او را به پزشک متخصص کودک یا متخصص اعصاب و روان نشان دهید . شرح حال او را بیان کنید تا چاره جونی کند براین اساس که شما گزارش داده اید احتمال عقب ماندگی ذهنی در او بسیار است .

خانم فاطمه حسینی - تهران

بی محبتی به کودکان ، طرد و رد آنان عدم قبول و پذیرش آنان در خانواده بخاطر جنسیت ، بی اعتنائی به سرنوشت آنها ، برتری دادن فرزندی دیگر براو سب بروز اختلال عاطفی است که تجلی آن گاهی به صورت ازهم کسستگی است .

معنی از هم کسستگی این است که چنین کودکان ممکن است دچار تیرکی شعور شوند - نارسائی عقلی پیدا کنند ، در شرایطی عمل کنند که بنظر رسد دیوانه شده اند . روابط و ارتباطات شان عقلانی نیست ، سخنان نامناسب و گاهی بی معنی دارند ، کارهایی انجام می دهند که فرجام آن پشیمانی است . به شما توصیه می کنیم کودکرا بپذیرید ، مورد احترامش قرار دهید ، به او محبت کنید - مویجات مثبت فکری و روانی او را فراهم آورید و این حق فرزند شما و تکلیف والدین است .

خانم ص - الف - تهران

اینکه کودک به شما شدیداً وابسته است چیز بدی نیست ولی طبیعی است که عوارضی هم درآینده متوجه او خواهد بود بویژه که درسال آینده باید به مدرسه برود .

خواهیدن او در رختخواب شما خطاست . او را با زبان خوش قانع کنید فعلاً " در رختخواب خود ولی در کنار شما بخواید . در این راه سعی

درمورد خنده و شادی کودکان باید گفت که ضروری حیات و رشد کودک است . ولی از خنداندن کودک به صورت افراطی و مخصوصاً به صورت قلقلک دادن های طولانی و مکرر باید پرهیز کرد . درست است که او بر اثر این کار شما می خندد ولی خنده او عصبی و عارضه آفرین است . ممکن است منجر شود به هیجان شدید و حتی تشنج و زندگی طفل را از حال اعتدال خارج کند .

آقای محمد سهرابی - یزد

سردی و بی اعتنائی کودکان نسبت به مسائل و جریانات امری زیان بخش است . اگر فرزند شما در گوشه ای کز می کند و در دنیای خود فرو می رود ، اگر فرزند شما به بازی و حرکت و فعالیت ، به غذا و اسباب بازی بی اعتناست ، اگر اهل جوشش و شور و نشاط نیست

زیادتر با او حرف بزنید ، به او اعلام کنید که دوستش دارید ، گاهی برای او هدیه ای تهیه کنید ، با او بخندید ، بازی کنیدو . . . در همه حال از تنبیه و حبس و زجر او بپرهیزید که چاره درد نیست - او تشنه محبت شماست .

آقای مهدی عالمی - مشهد

کودکی که زیاد به خود مغرور است لازم نیست از طریق تنبیه و یا زخم زبان غرور او را بشکنیم . وظیفه ما این است به او تفهیم کنیم درجه شرایط و موقعیتی است . اگر او عملاً " به میزان عرضه و لیاقت خود پی برد دست از این رفتار خواهد کشید .

برای این مقصد بهتر است مسئولیت هائی را به او بسپارید ، دستیابی به هدفی را از او توقع کنید ، او را تشویق کنید که در درس پیشرفت کند و مستحق جایزه رتبه اول شود و . . . بهنگامی که کودک خود در گود وارد شود درمی یابد که درجه شرایط و موقعیتی است و تا چه حد می تواند به خود بیابد .

اگر فرزند شما فردی تیز هوش باشد و از عهده درس و مسئولیت ها هم برآید ناگزیر باید از راه اخلاق و مذهب وارد شد و به او تفهیم کرد که غرور منجر به فخر فروشی یک عیب است و خداوند به آن راضی نیست .



کنید جاذبه هائی برای او ایجاد کنید ، از جمله تشک و لحاف زیبا ، متکای قشنگ ، حتی فعلاً " اشکالی ندارد که دست شما را در دست داشته باشد و بخوابد . ولی این امر تدریجاً " در فاصله دوسه ماه باید حل شود . او باید با فاصله ای از بستر شما بخوابد و درآینده ای نه چندان دور (حدود سنین ۸ و ۷) حتی اطاق خوابش بشرط امکان جدا شود .

در مورد تعدیل وابستگی و سوق دادن به استقلال گاهگاهی از او فاصله بگیرید ، به بهانه رفتن به نزد پزشک ، انجام دادن کاری معین او را نزد مادر بزرگ ، خاله ، و . . . بگذارید با این توجه که در هفته های اول مدت جدائی نان در هرنویه حداکثر نیم ساعت و در هفته های بعد و ماه بعد یک ساعت و یک ساعت و نیم و دو ساعت و سه ساعت گردد . این زمینه سازی برای سال بعد او واجب است .

خام م - ه - اهواز

آنچه شما درباره فرزند خود بیان داشته اید حاکی از مهر طلسمی اوست . کودکانی که دچار کمبود محبت اند به صورتهای مختلفی برای جلب محبت اقدام می کنند . شیوه های آن بصورت : تمارض ، بیچاره و مظلوم نمائی ، گریه و آه و ناله ، بغض کردن ، ساکت ماندن ، قهر کردن ، وزمانی هم ادا درآوردن ، لجبازی و عصیان ، بهانه جوئی ، برخورد های خشونت آمیز و . . . است

راه درمان و چاره آن محبت عملی به کودک است بگونه ای که طفل مزه آن را بچشد و لمس کند ، او را بیشتر ببوسید ، بیشتر مورد نوازش قرارش دهید ، بیشتر او را تحویل بگیرید

اگر بیست تغییری....

اگر چه این دومین زمستانی است که لیلیا زادگاه همیشه آفتابی خود را ترک کرده و به همراه خانواده اش به شهر ما آمده است، اما هنوز که هنوز است با دیدن برف زمستانی، ابتدا برای چند لحظه ای مسخ می شود و آنگاه، متحیر اما سادمانه، مستی از آن را بر می دارد و با مزه اش می کند، و با همانند دیگر بچه ها با آن گلوله برفی می سازد و به این طرف و آن طرف پرتابش می کند.

اگر چه برای سارا، در این شهر بزرگ نازه ها بسیار است، اما او، در میان این خیل نازه ها، تنها و تنها برف را دوست می دارد و لیلیا را. لیلیا دخترکی که پشت یک نیمکت در کنارش می نشیند و تنها همکلاسی اوست که لهجه این مهاجر کوچولوی مارا، همانقدر دوست می دارد که او، برف را.

الآن چند دقیقه ای است که مادر سارا، پای سماور نشسته و همین طور که به صدای قلقل آن گوش می دهد، از زیر چشم عقربه های ساعت را دنبال می کند... نیک، تاک، تاک، شش و بیست و هشت دقیقه، نیک، تاک، تاک، شش و بیست و نه دقیقه، نیک، تاک، تاک، شش و سی دقیقه....

به مجردی که دو عقربه بر روی هم تماس می شوند، مادر درست مثل کسی که شرطی شده باشد یکباره از جای برمی خیزد، سریع به طرف رخنخواب سارا می رود و او را صدا می زند:

— سارا، سارا جان، بلند شو که دیرت شده.

سارا به شنیدن این گفته مادر، غلغلی خورده و دوباره آنچنان به خواب می رود که کوبی مادر لالایی زیبایی در گوش او، زمزمه



کرده باشد .

مادر سری تکان می دهد و باز می گوید :

سارا ، امروز خیلی طول می کشد تا به مدرسه برسی ها ، بلند شو ، بلند شو دخترکم ...

یک غلت دیگر و یک نیم نگاه . این ، تنها واکنشی است که سارا نسبت به گفته مادر ، از خود نشان می دهد .

مادر ، لحظه ای تاء مل می کند و به ناگهان درست همانند کسی که پاسخی برای یک معمای دشوار یافته باشد ، شادمانه به طرف رختخواب سارا می آید ، دستی بر سر و کردن او می کشد و می گوید :

— اگر بدانی چه برف قشنگی آمده و براستی که او ، کلید معما را یافته است . زیرا که سارا با شنیدن کلمه برف ، یکباره از جای می جهد و با قدمهای تیزی به طرف پنجره می رود . و وقتی همه جا ، حتی لباسهایی را که روز گذشته مادر بزرگ شسته و بر روی بند انداخته ، پوشیده از برف می بیند ، با خوشحالی دست می زند و زیر لب ، نه یکبار نه دوبار ، بلکه چندین و چندبار نام دوست هم نیمکتی خود را تکرار می کند — لیلا لیلا ... اما بعد از چند لحظه ، مادر دوباره او را این چنین به خود می آورد :

— سارا ، تا حالا از تورختخواب بیرون نمی اومدی ، حالا از پای پنجره کنار نمی آیی ؟ بدو ، بدو که دیرت شد ...

وسارا با این فکر که اندک زمانی دیگر می تواند با لیلایش بر روی این فرش سفید غلٹی بزند ، جست و خیزکنان بی سستن دست و روی و پوشیدن لباس می رود .

سرسرفره صبحانه ، سارا میان پدر و مادرش

می نشیند . مادر ، برای او در استکان مخصوص جای می ریزد و حلویش می گذارد . سارا دست پیش می برد تا ظرف شکر را بردارد . و این تنها زمانی است که نه به لیلا می اندیشد و نه به برف . به محض آنکه دست سارا ظرف شکر را لمس می کند ، مادر ابرو بالا می کشد و می گوید :

— سارا مواظب باش ، شکرمان داره — می کشه ...

و این گفته برای سارا ، به مراتب قانع کننده تر از جمله قدیمی مادر است که می گفت "سارا مواظب دندونتهات باش ، انقده شکر نریز تو جاییت" .

سارا ، همین طور که چشم در چشم مادر دارد شروع به ریختن شکر در استکان جای خود می کند و به مجردی که مادر به او می فهماند که ، کافی است ، ظرف شکر را سر جای خود می گذارد . سپس فاشقی برمی دارد و تندتند شروع به هم زدن چایش می کند . پدر ، نگاه تندی به او می کند و می گوید :

هیچ کس از یک فاشق کوچولو و یک استکان انقده صدا در نمی آره که تو درمی آری . و سارا فاشق را آهسته و آهسته تر به حرکت در می آورد .

پدر ، ادامه می دهد :

— گفتمی امروز دیکته داری ؟

— بله .

— خوب ، نمره دیکته دختر من ، باید همیشه چند بشه ؟

سارا سرش را پایین می اندازد و با صدایی که نمایانگر هراس عمیقی است ، می گوید :

— بیست !

چشمان پدر برقی می زند و چنین ادامه

می دهد :

شد...

وبالاخره ، خانم معلم ، دیکته را آغاز می- کند :

— بنویسید ، بنویسید... سارا ، انار دارد... لیلیا با شنیدن اسم سارا ، خود را اندکی به طرف او سرداده و سرش را— برای لحظهای برسانه؛ او تکیه می‌دهد. او، پیش خود نقشه می‌کشد که فردا ، انار اهدایی مادر— بزرگ را ، برای سارا بیاورد. معلم ادامه می‌دهد... بابا ، بادام دارد... من نان دارم... و چند جمله دیگر.

وقتی که دیکته تمام شد ، معلم رو به مبصر می‌کند و می‌گوید :

— لطفا " کتابچه های دیکته رو جمع کن و بگذار روی میز من . بعد هم برو سر خذ زدن مشفهای بچه ها

بعد از آنکه دفتر چه های دیکته ، روی میز خانم معلم قرار گرفت ، او می‌نشید ، صاحب هر دفتر چه را صدا می‌زند و در حضور خود او شروع به تصحیح دیکته‌اش می‌کند...

الهه ، زهرا ، سپیده ، سمیه... و بالاخره سارا...

سارا با شنیدن نام خود ، بر می‌خیزد و بطرف معلم می‌رود. معلم ، با رسیدن او تصحیح دیکته را ، آغاز می‌کند :

— سارا ، انار دارد... آخ آخ این جهاناری ست ، چرانقطه اون را نگذاشته‌ای ...

او ، با مداد خود ، نقطه‌ای به قرمزی انار برانار سارا می‌گذارد و بدون آنکه نگاهی به چهره مضطرب سارا بیاورد ، پیش می‌رود... — ای وای ، دارد روهم که دار نوشته‌ای .

نکنه که امروز صبح ، صبحانه نخورده‌ای و نقطه نار و دال دارد را ، به جای صبحانه قورت

دادهای ...؟

با وجودی که آهنگ کلام معلم ، نه تنه‌ابوی خشم نمی‌دهد ، بلکه مزاح آلوده است ، قلب سارا ، با دیدن نمره ۱۹ ، آنچنان با سرعت شروع به طیش می‌کند که اگر به خاطر صدای ورق زدن دفترچه های مشق ، و پیچ و پیچ‌بچه‌ها نبود ، معلم ، به خوبی قادر می‌بود که صدای قلب کوچک و مضطرب او را بشنود .

تنها در زمان پس دادن دفترچه به سارا است که معلم ، متوجه رنگ پریده و دست‌ان لرزان او می‌شود . او ، از این روی آهنگ کلام خود را تغییر داده و می‌پرسد :

— سارا ، سارا چون چی شده دخترم ، حالت خوبه؟

آهنگ مهربان کلام معلم ، به سارا جراتی می‌بخشد ، تا " خود " باشد . او ، ابتدا با صدایی ملایم ، و آنگاه ضجه کونه ، فریاد بر— می‌آورد که :

— تورو خدا به من نوزده ندین ، تورو خدا! به من نوزده ندین ...

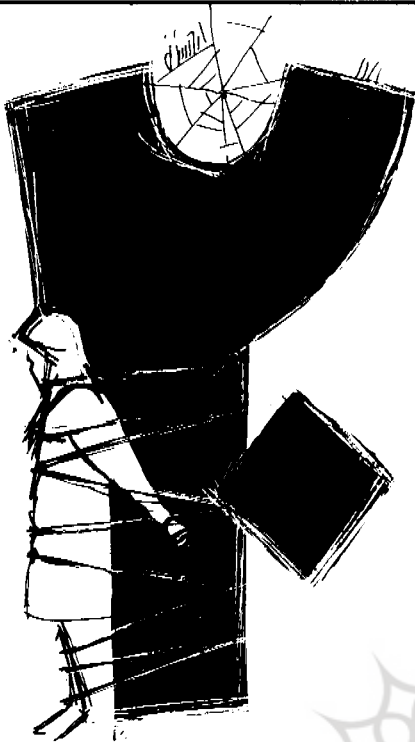
و معلم ، منحیر و تکران ، ادامه می‌دهد : — چه اشکالی دازه عزیزم ، همیشه که آدم نباید بیست بشه... .

— ولی خانم ، اجازه خانم ، ما باید بیست بشیم ...

— ولی نوزده هم نمره خیلی خوبیه... — می‌دونیم خانم ، ولی اجازه خانم ، ما باید بیست بشیم ...

— این چه حرفیه ، عزیزم؟ — اجازه خانم ، تورو خدا خانم ، ید نمره به ما فرض بدین ، باور کنید خانم ، بعدا " یسه نمره تون رو بهتون پس می‌دیم ...

اصلا " آدم باید بعضی وقتها نمره‌ای غیر از



بیست هم بگیره، تا اونوقت قدر بیستش بدونه...

— آخ خانم، تورو خدا به مایه نمره قرض بدین، وگرنه...
— وگرنه چی؟

سارا، همین طور که ضجه می زند و اشکهای خود که با آب بینی و آب دهانش با هم درآمیخته اند را، با پشت دست پاک می کند سرخود را به گوش معلم نزدیکتر کرده و می گوید.

— اگر ما بیست نشیم خانم، اجازه خانم با بامون مارو توخونه راه نمی دند...

— این چه حرفیه عزیزم، تو امروز برو خونه اگر بابات تو رو دعوا کرد، بگو فردا بیان مدرسه تا من باهاشون صحبت کنم.

سارا گریه کنان، دفترچه دیکنه خود را زیر بغل می زند و به طرف میزش روانه می شود.

نزدیک ظهر که تمام بچه ها مدرسه را برای رفتن به خانه ترک کرده اند، این سارا است که در حیاط مدرسه، زیر پای آدمک برفی نشسته و همین طور که سر برشانه لیلیا گذارده است هنوز هق هق می کند...

در تحلیل آنچه که گذشت، می توانم قلم به دست گیرم و به درستی از رعب و وحشت فلج کننده ای که تمام زوایای وجود یک فرد، بهویژه کودکان را، به هنگام رویا رویی با یک هدف غیر قابل دسترس، فرا می گیرد، سخن گویم اما، هرچه عمیقتر می اندیشم، به این نتیجه می رسم که در تحلیل مورد ذکر شده، باید قدم را از این فرائز بگذارم و اندکی به ریشه آنچه که باعث به وجود آمدن چنین انتظاراتی است بپردازم. و وقتی سراغ ریشه ها می روم، جها که نمی یابم.

برای مثال، در این کاوش، به این نتیجه می رسم که رابطهای است بین تاکید برخی از والدین بر روی نمره بیست، و سطح مدرک کرایبی (ونده محتوا کرایبی) بسیاری از آنها. و رابطهای است بین مدرک کرایبی و میزان احترامی که آنها برای، عنوان، لقب و جیب دیگران فائلند و نه شخصیتشان... و بالاخره رابطه است بیسی اینهمه، و گسترش قارچ کونه دوره های فوق لیسانس و دکترا، در برخی از رشته هایی که حتی در سطح لیسانس، برایشان چند کتاب معتبر دردست نداریم و ریشه اینها همه در سطحی نگری است و بس.

حال اینکه سطحی نگری را چه باعث می شود، مقوله ای است که بررسی آن، از چهارچوب مقالات ما خارج است، اما اگر

★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ لطفا "ورق برنید



تسیم این بار سارا ، هم نشانی از غم دارد و هم جایگاهی برای شادی . او ، سرش را به گونه مادر نزدیک می کند ، می بوسدش و آنگاه کفش رازیر بغل می زند و بدون خداحافظی از دربیرون می رود . وجه بگویم از لحضای که نگاهش به طاق نصرتهایی می افتد که در سراسر خیابان از برف ، برپاشده است . وجودش با دیدن آنچه پیش روی دارد ، آنچنان از شور و هیجان پر می شود که دیگر جایی برای ترس و هراس ، باقی نمی گذارد . او ، بار دیگر در این دشت پربار هستی ، جست و خیز آغاز می کند و هراز گاهی مثنی از برف برمی دارد و همچنان که آن را در هوا می پاشد ، فریاد می آورد که لایلا ... لایلا ...

ساعت هفت و سی و پنج دقیقه است والان حدودا ده دقیقه ای است که لایلا در حیاط مدرسه روبروی در ورودی ایستاده است . او ، هریار که پرده برای ورود یکی از شاگردان کنار می رود با عشق سارا قدمی به جلو بر می دارد و وقتی

— بارک الله ، بارک الله ، دختر خوب . حالا بگو ببینم اگر دختر من نمره ای غیر از بیست گرفت ، چی می شه ؟

سارا به ناگهان برف ، لایلا ، شکر ... همه و همه را به دست فراموشی می سپارد ، خود را اندکی به طرف مادر سُر می دهد و همچنان که او را تکیه گاه خود می سازد ، می گوید :

— اگه بیست نشم ، بابا منواز خونه ... بیرون ... بیرون ... می کند .

ویدر ، شادمانه تراز چند لحظه پیش سرش را به علامت افتخار ، بالا می گیرد و می گوید :

— آفرین ، آفرین خانم کوچولو ... می بینم که حرفهای بابا ، خوب در گوشت مونده . اگه حرفهای معلمت هم همین طور خوب تو گوشت بمونه ، همیشه بیست می شی . اونوقت دختر بابا میشی و هیچ وقت از خونه بیرون نمی کنم ...

وقتی هم که بزرگ شدی ، می تونی برای خودت دکتر بشی و یه مطب بزنی همین جا سرکوجه خودمون . بعد ... شهباو وقتی کارت تموم شد مثل " خانمها " پشت یه ماشین گنده می سینی و می گی ویز ... ویز ... ویز .

آره بابا جون ، من جوش خودتو می زنم ... مادر ، نگاه تندتندی به پدر می افکند دندانهایش را از سر خشم برهم می فشارد و در حالی که موهای سارا را نوازش می دهد ، سردر گوش او می کند و می گوید :

— هیچ کس ، هیچ کس توی این دنیسا نمی تونه دختر منو از خونه بیرون کنسه هیچ کس ... فقط یادت باشه که وقتی خانم معلم خواست دیکته بگه ، یه حمد و قل هوالله بخونی و به خودت و دفتر فوت کنی ...

او را نیافت ، عقب گردی کرده و دوباره منتظر و مشتاق ، سر جای خود می ایستد . و این بار برده بالا می رود و این ساراست که از پس آن به درمی آید . آنها با دیدن هم ، سرخوش و شادمانه به طرف یکدیگر می دوند و فریاد برمی آورند که — برف ، برف . آنگاه ، دستی زیر بازوی هم می اندازند و بر روی برفها سُر می خورند . وجه دلپذیر است زمانی که تعادل از کف می دهند ، به زمین می خورند و درحالی که صدای فهقه شان فضای مدرسه را زندگی می بخشد ، بر روی برفها می غلتند و می غلتند و می غلتند . و چه چیز ، جز صدای زنگ کلاس می تواند بر این بازی کودکانه آکنده از شور زندگی آنها ، پایانی بخشد ؟

سرف ، خانم ناظم آنها را دعوت بد احتیاط بیشتری در این روزهای زمستانی می — کند . و آنها ، همین طور که ظاهرا به کوشند چشم از کوهی از برف که در میان حیاط مدرسه بر روی هم انباشته اند ، بر نمی دارند . و بسیاری از آنها ، در دل آرزو می کنند که ای کاش کلاسها تمام صبح ، تعطیل می بود تا می توانستند سر فرصت پی ساختن یک آدمک برفی بروند .

وقتی وارد کلاس می شوند ، زمستان چهرة دیگری از خود را به آنها می نمایاند . کلاس یخ زده است و بخاری وسط کلاس که نازه روشن شده ، مثل آدمهای خودمخوری که در اوج بخشدگی ، تنها و تنها دستی بر سر گوش بچه های خودشان می کشند ، تنها نیمکتهای کناری خود را گرمی می بخشد و بس .

بچه ها پس از ورود به کلاس ، ابتدا به طرف بخاری می روند و با دست کشیدن بر سر و رویش ، جیره ، ناچیزی از گرما می گیرند و

بچه ها ، با مدادمون رو نتراشیدیم .
— که ، صحت خواب ، پس ناحالا چیکار می کردی ، خوب زود مداد تو بر تراش که دیرتون

— بچه ها ، سردتونه ، نه ؟
— بله !
— خوب ، عیبی نداره ، عوضش خوب برف بازی کردین من پشت پنجره ایستاده بودم و تماشاتون می کردم .
بچه ها ، لبخندی می زنند ، خانم معلم ادامه می دهد :

بقیه از صفحه قبل

ج - در اینگونه نظامها، سعی برای این است که کودکان و نوجوانان را چند بعدی تربیت کنند. زیرا که " هستی" آنچنان پر بار است که نگاه کردن بدان، از دریچه‌های تنگ، دور است از انصاف در چنین نظامی، یک فیزیکدان موسیقی را نیز می‌شناسد، با نقاشی هم‌آشنایی دارد. باغبانی هم می‌داند، از کارهای فنی دیگر هم سر درمی‌آورد و از همه مهمتر اینکه دانش خود را برای حل مسایل و رشد و تعالی تمامی انسانها بکار می‌گیرد.

علاوه بر آنچه که گذشت، توصیه می‌کنیم که:
۱ - بهتر است همیشه اهداف زندگی، به ویژه اهداف تحصیلی - حرفه‌ای کودکانمان را نه مطابق باآمال و آرزوهای خودمان، بلکه مطابق با توانایی آنها، برنامه ریزی کنیم.

۲ - این درست است که داشتن اهدافی که بوی پرواز می‌دهند، می‌تواند انسانها را به پویایی و حرکت وادارد ولی این نیز درست است که داشتن اهداف غیر واقعی و دور از دسترس، می‌تواند آنچنان اضطرابی در افراد به ویژه کودکان به وجود آورد که بی‌آمد آن، تنها و تنها ترس باشد و هراس، ایستایی باشد و رکود. زیرا که اضطراب ناحدودی برای حرکت ضروری است و بیش از آن، باز دارنده.

۳ - برای آنکه کودکان و نوجوانان، افرادی مفید و سازنده برای خود، خانواده و جامعه‌شان باشند، می‌بایستی که از همان دوران کودکی علاوه بر نشوونشان در آموزشهای کلاسی، از آنها مسئولیتهایی مطابق با سنشان نیز بخواهیم.

۴ - بخاطر داشته باشیم که تنها وقتی که انتظاراتمان را، با شیرینی عشق و عاطفه درهم بیامیزیم، زمینها به بار می‌نشینند و درختها گل می‌دهند.

می‌خواهیم که در این راستا کامی برداریم کافی است کتاب تاریخ را ورق بزنیم و با کمک آن، دریابیم که چرا نمی‌خواستند که ما عمیقتر، گسترده‌تر و چند بعدی‌تر، بیندیشیم البته باید بخاطر داشته باشیم که این تفحص اگرچه می‌تواند روشنگرانه باشد، اما نباید باعث گردد که دست روی دست بگذاریم و با این روند ادامه دهیم.

و اما، سطحی نگری را چه چاره‌ای است؟ در اینجا، باید بگوئیم که از جمله راههای سرکوب سطحی نگری و گسترش تفکر عمیق - که در چهارچوب بحث امروز ما می‌گنجد، عبارت است از:

الف: تشویق انسانها، به اندیشیدن و به کارگیری اندیشه‌های آنها، از همان دوران کودکی. بخاطر داشته باشیم که برای سالها در نظام آموزش و پرورش ما، بیشتر دانش‌آموزان را به " ازبر" و با از حفظ کردن مطالب واداشته‌اند. پیداست که در چنین نظامی " طوطیان" را منزلتی است عظیم. و این در حالی است که در نظامهای آموزشی عمیق و گسترده، بچه‌ها به تجزیه و تحلیل مسایل ارزیابی مسایل، و به کارگیری یافته‌ها در روند واقعی زندگی، تشویق می‌شوند، در اینگونه نظامها، این مهم نیست که بچه‌ها بدانند که پایتخت برزیل کجاست، بلکه این مهم است که حالا با این دانش خود، چه می‌خواهند بکنند.
ب - به وجود آوردن زمینه‌های جهت رشد خلاقیت در کودکان و نوجوانان.

در نظامهای معتبر آموزشی، پیوسته کودکان را به آفرینش و خلق راه‌حلهای نوین برای رویارویی با مسایل، تشویق می‌کنند و این در حالی است که بسیاری از ما، با نوآوری، میان چندانی نداریم و فقط، به آنچه که هست و یا بوده اکتفا می‌کنیم.



یا شستن ظروف ، سبب دشواریهای گردد . ولی این اتفاق روی می دهد . دختر بچه ای بعد از ناهار بشدت از شستن ظروف خود داری می کرد ، بدون اینکه علت نافرمانی خود را توضیح دهد . اما موضوع این بود که او آب گرم کافی برنداشته بود ، دستمال ظرف شوئی بکار نبرده بود و طبعا نمی توانست از عهده تمیز کردن ظروف چرب برآید . مادر این رافهمید و به دخترش شستشوی صحیح ظرف را یاد داد و دختر کوچولو همه روزه حتی بامیل ورغبت این وظیفه ای را که چندان هم خوش آیند نیست انجام می داد .

گاهی کودک بخاطر ترس از شرمندگی در خواستهای پدر و مادر را انجام نمی دهد .

مادر می گوید :

نسرین از همسایه روزنامه امروز را بگیر .

اما نسرین از رفتن به در خانه همسایه خجالت می کشد . او علت خود داریش را توضیح نمی دهد . گوئی کراست . اعتنائی نمی کند - مادر عصبانی می شود .

علی " هفت ساله از رفتن به اطاق تاریک می ترسید . پدرش از وی خواست که کفشهای او را که در آن اطاق بود ، بیاورد ، اما پسر بچه خواهش او را اجرا نکرد و علت نارضائی و سرزنش و عدم اطاعت همین بود .

بلی ، درهر موردی علتی سبب نافرمانی کودک می شود . شما برای کودک توضیح دهید - یعنی به موقع علت را برطرف کنید . زیرا می توان به علی آموخت که از تاریکی نترسد - نسرین - برخالت خود پیروز شود و غیره .

جلوگیریهای مداوم منجر به نتایج خیل نامطلوب می شود ، زیرا تقریباً همه چیز را برای کودک قدغن می کنند ، ولی او خیلی چیزها می خواهد ، در اینصورت شروع به رفتاری می کند که گوئی هیچ چیز قدغنی وجود ندارد . اینگونه کودکان رفتاری می کنند که موجب نگرانی پدر و مادر می شوند . در این جا چه کسی مقصر است ؟ نباید دائماً جلو کودک را گرفت ، بلکه باید آموخت تا خوب و بد را از هم تشخیص دهد و بیاموزد که چه چیزی را باید بکند و چه چیزی را نباید بکند . بهیچوجه لازم نیست در جائی که بدون آنها می توان کنار آمد منع را به موقع اجرا گذاشت . بامنع کودک از چیزی ، لازم است ، چیز مطبوعی را جایگزین آن کرد . مثلاً وقتی که پایا خوابیده است نباید دوید ولی در عوض می توان چیزی ساخت یا نقاشی کرد و چیزی چسباند . پسر بچه دوازده ساله را از تنها رفتن به نمایش شبانه منع می کنند در عوض پیشنهاد می کنند که روز تعطیل به گردش برود یا اجازه می دهند که تنها به نمایش روزانه تئاتر برود . برای کودکان مانع های زیاده از حد و غیر قابل اجرائی را مقرر ندارید ، با همینها شما علت عدم اطاعت را به وجود می آورید . باز علت دیگری که عجیب بنظر می رسد ولی سبب حرف نشنوی کودکان می شود ، باز گو می کنیم - خیلی اتفاق می افتد که کودک ، به سبب اینکه واقعا نمی تواند و قادر نیست درخواست پدر و مادر را اجرا کند نافرمانی می کند . گاهی بزرگترها ظاهراً نمی دانند که چنین کارهای ساده ای مثل رفتن و روب اطاق

